

ژولدیزبیک ابوالکازین^۱ آلکس دانیلویچ

بسیاری بر این عقیده‌اند که انقلاب‌های رنگی فراتر از جریانی از خشم عمومی بیش نیستند. محققین امر در خصوص عوامل خارجی انقلاب‌های رنگی عقاید متفاوتی دارند. در این میان، گفته می‌شود که انقلاب‌های رنگی به منزله تداوم منطقی انقلاب‌های مخملی به عمل آمده در اروپای مرکزی طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تلقی می‌شوند. از سوی دیگر، چنین عنوان می‌گردد که آمریکا با توسل به انقلاب‌های ملایم درصدد سرنگون ساختن رهبران نامطلوب و جایگزین نمودن افراد وفادار جهت توسعه دامنه نفوذ خود در منطقه است. بعضی از کارشناسان روسی نیز دلیل اصلی انقلاب‌های رنگی را در سیاست خارجی نادرست روسیه می‌دانند. به هر حال، درک علل واقعی این تحولات، در حالی که هراس از انقلاب در افق سیاسی کشورهای دیگر پدیدار می‌گردد، بسیار مهم می‌باشد.

انقلاب‌های رنگین اخیر در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان توجه فرهیختگان سیاسی جهان را به خود معطوف داشته است. ماهیت این رویدادها و نیز تأثیر بین‌المللی آنها از ویژگی خاصی برخوردار می‌باشد. گفته می‌شود که بسیاری از کشورهای عضو CIS در معرض انقلاب‌های رنگی مشابهی قرار دارند. در نقاطی که قرار است انتخاباتی برگزار شود، مخالفین از شال گردن‌های رنگی و تدارک بالن‌های رنگی به‌منظور تصاحب قدرت استفاده می‌نمایند. تغییرات حاصله در سیاست‌های داخلی در پی انقلاب‌های رنگی کمتر بوده، در حالی که پیامدهای بین‌المللی آنها بسیار مهم می‌باشند.

در واقع، انقلاب‌های رنگی موجب دگرگونی‌های ژئواستراتژیک بارزی گردیده و

۱. دکتر Alex Danilovich و دکتر Zhuldyzbek Abulkhozhin محققان روسی مسایل آسیای مرکزی هستند. این مقاله توسط آقای سعید نقی‌زاده از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است.

بعضی از کشورها را به عنوان برندگان قطعی این روند و دیگران را به عنوان بازنده آن مطرح نموده است. اوکراین پس از انقلاب که در آرزوی پیوستن به ناتو و اتحادیه اروپایی است، گرجستان که در مسیر دوری از متحد سابق خود به سوی غرب گام بر می دارد و برکناری آقایف هوادار روسیه در پی انقلاب لاله‌ای در قرقیزستان، از جمله واقعیت‌های انکارناپذیر تلقی می‌شوند.

درک علل واقعی این تحولات، در حالی که هراس از انقلاب در آفاق کشورهای دیگر پدیدار می‌گردد، بسیار مهمتر است. کشورهایی مانند بلوروس، ازبکستان و حتی روسیه، ایران و چین این وقایع را با نگرانی مورد تعمق قرار می‌دهند. طی دو سال گذشته، پکن با نگرانی فزاینده‌ای شاهد سرنگونی رژیم‌های مشابه با سیستم سیاسی چین بوده است. روزنامه چینی «اطلاعات اقتصادی» اخیراً نوشته است که استراتژی آمریکا مبتنی بر نفوذ داخلی در پنج جمهوری شوروی سابق در آسیای مرکزی، با استفاده از ابزار سازمان‌های غیردولتی می‌باشد. وزارت امور خارجه چین اداره ویژه‌ای را برای نظارت بر عملکرد سازمان‌های متکی بر منابع خارجی به وجود آورده است. به عبارت دیگر، پدیده انقلاب‌های رنگین، علاوه بر دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان، برای محققین روابط بین‌الملل نیز موضوع در خور توجهی است. هدف این مقاله، تبیین پویایی داخلی و تأثیر انقلاب‌های رنگی در سیاست‌های بین‌المللی است.

چارچوب نظری

پدیده انقلاب‌های رنگین به صورت مبحث جدیدی در علوم سیاسی مطرح شده است. با وجود علائق تحقیقاتی زیاد، تئوری قانع‌کننده‌ای برای تعمیم شواهد تجربی آن وجود ندارد. تفاوت نظر موجود در غرب و در شرق بر سر ارزیابی این رویدادها نیز عاملی است که نیل به درکی جامع از این پدیده‌ها را مشکل می‌سازد. تردیدی نیست که انقلاب‌های رنگی به زودی به عنوان یک مبحث مستقل علوم سیاسی در همه کتاب‌های درسی مورد مطالعه قرار خواهند گرفت. به

احتمال زیاد این انقلاب‌ها به عنوان ابزار کارآمدی برای تأثیرگذاری بر روند سیاسی داخلی در کشورهایی تلقی می‌شود که دوره‌گذار را طی می‌نمایند و دارای سیستم‌های سیاسی ناپایداری می‌باشند.

دو دیدگاه متفاوت در خصوص انقلاب‌های رنگی و علل وقوع آنها وجود دارد. یکی از این دیدگاه‌ها که مربوط به عوامل داخلی است، مبین آن است که مردم در کشورهای فاقد دموکراسی که در چنگ فساد و مشقت‌های اقتصادی اسیر بوده و مقررات انتخاباتی محترم شمرده نمی‌شود و روند کشورسازی هنوز پایان نیافته است، دچار سرخوردگی شده‌اند.^(۱) دیدگاه دوم در میان آنانی که بیشتر به جنبه‌های ژئوپلیتیک این رویدادها نظر دارند، دیده می‌شود. به موجب این دیدگاه، تنها ابرقدرت جهان انقلاب‌های رنگی را جهت پیشبرد اهداف ژئواستراتژیک خود دامن زده است.

در این مقاله، بر پایه مشاهدات و بررسی‌های وسیع خود، دو مبحث را مطرح کرده‌ایم: ۱. انقلاب‌های رنگی در واقع انقلاب محسوب نمی‌شوند بلکه در واقع رقابت تنگاتنگ نخبگان می‌باشند و ۲. نزاع داخلی و فشار خارجی دو دلیل وقوع انقلاب‌های رنگی تلقی می‌شوند.

انقلاب‌های رنگی، انقلاب محسوب نمی‌شوند

رویدادهای مورد بررسی به نام «انقلاب‌های رنگی» خوانده می‌شوند: انقلاب رُز در تفلیس، انقلاب نارنجی در کیف، انقلاب لاله‌ای در بیشکک. اشاره به نام انقلاب، در واقع یک استعاره بوده و کلیشه ژورنالیستی است که به حوزه پژوهش راه یافته است. چنانچه وجه تسمیه سخت‌گیرانه‌ای از مفهوم «انقلاب» را مدنظر قرار دهیم، وقایع سیاسی یاد شده چندان متناسب با این اوصاف نخواهند بود.

تجربه جهانی حاکی از آن است که یک انقلاب متضمن انجام تغییراتی اساسی در شالوده‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و عقیدتی جامعه می‌باشد. در اواسط دهه ۱۹۷۰،

آفریقا و آمریکای جنوبی شاهد کودتا‌هایی بوده ولی در این جوامع تغییری رخ نداده است. آیا یک انقلاب بدون تغییرات می‌تواند باشد؟ در همه جمهوری‌های انقلابی پس از دوره شوروی، یک حکمران اقتدارگرای در عین حال ضعیف (شواردنازده، کوچما، آقایف) با مردانی حتی ضعیف‌تر (ساکاشویلی - ژوانیا، یوشنکو - تیموشنکو و باقی یف - کولوف) جایگزین شده است. این رهبری‌های دو نفره تاکنون هیچ‌گونه نتیجه انقلابی در حوزه‌های سیاسی، عقیدتی و اقتصادی در بر نداشته است.

در مقابل، انقلاب کبیر فرانسه، آزادی و برابری را در پی داشته است. انقلاب آمریکا با اعلام استقلال و ارائه سیستم سیاسی جدید و بنیادین، توأم بوده است. انقلاب بلشویکی سال ۱۹۱۷ با شعار معروف زمین برای کشاورزان و کارخانه برای کارگران، نظم اجتماعی - اقتصادی حاکم را دگرگون ساخت. کدام اصول و مبانی در تفلیس، کی‌یف و بیشکک اعلام گردید؟ انقلاب‌های رنگی از اصولی که تا اندازه‌ای متناسب با انقلاب‌های بزرگ پیشین باشد، برخوردار نبوده است. آنها به کودتا‌های درون کاخ‌ها بیشتر شباهت دارند.^(۲) انقلاب‌های رنگی وجوه مشترک کمتری با انقلاب‌ها (تصاحب قدرت اغلب با استفاده از ابزار غیرقانونی، ایجاد شورش و بلوا، ممانعت از ورود نمایندگان مجلس به داخل پارلمان، تاراج و چپاول و غیره) دارند. این رویدادها را تا زمانی که سیستم متحمل تغییرات مهمی نگردد، نمی‌توان انقلاب نامید.

اوصاف رایج از انقلاب، اغلب در برخورد با سیستم سیاسی، نظم اقتصادی، ایدئولوژی حاکم و به‌طور کلی جامعه، می‌باشد. چنین وضعیتی در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان پس از انقلاب، رُخ نداده است. سیستم سیاسی پایدار باقی مانده است. رهبران جدید صرفاً تغییرات مقدماتی قانون اساسی موجود را مطرح ساخته‌اند. بر این اساس، آنان تعهد نموده‌اند تا توزیع قدرت را با کاستن از قدرت رئیس‌جمهور به نفع قوه مقننه، تعدیل نمایند. موارد یاد شده صرفاً اعمال تغییراتی مختصر در سیستم سیاسی است و در عین حال ممکن است در بعضی از موارد حتی به مرحله اجرا نیز نرسد. رهبران جدید همچنان قول داده‌اند تا انتخابات را بطور شفاف برگزار

نمایند و این مطلبی است که هیأت حاکمه قبلی نیز در دوره حکومت خود مدعی آن بوده‌اند. از نظر ایدئولوژی، رهبریت‌های جدید التزام خود را به اصول اقتصاد بازار و ایده‌های لیبرالی اعلام می‌دارند. آنان در خصوص تداوم اقتصاد بازار پیشرفته‌ای که در آن مالکیت خصوصی جنبه کلیدی داشته و همچنین نسبت به ساخت یک جامعه دموکراتیک مبتنی بر حاکمیت قانون، تأکید می‌نمایند. این اصول در خصوص رهبران پیش از انقلاب نیز مصداق دارد. حرکت رژیم گذشته در بازسازی هویت‌های قومی و پیشبرد ایده قوم‌مداری به همان سان باقی مانده است. به عبارت دیگر، رژیم‌های انقلابی، شعارهای قبلی در زمینه احیای هویت ملی را که اغلب در جذب و بسیج هواداران آن مفید بوده، تکرار می‌نمایند. در واقع، نخبگان جدید تضاد و تباین بحث‌انگیز تسری داده شده توسط نخبگان گذشته پیرامون نوگرایی، آزاداندیشی سیاسی و جامعه مدنی را از یک سو و تلاش‌های به‌عمل آمده در زمینه سنت‌گرایی را از سوی دیگر، تداوم بخشیدند. این همان چیزی است که نخبگان حاکم قبلی انجام دادند، یعنی اولویت‌های عقیدتی به همانگونه که قبل از انقلاب بودند، باقی مانده‌اند.

در زمینه اقتصادی، هیأت حاکمه جدید بر آن است تا نوع مالکیت ارائه شده از سوی نخبگان قبلی را به همان شیوه خصوصی‌سازی، همچنان حفظ نماید ولی در عین حال نسبت به تجدیدنظر در نتایج و پیامدهای فسادانگیز خصوصی‌سازی، خود را متعهد ساخته است بدون اینکه اصول مالکیت خصوصی را زیر سؤال قرار دهد.

ساختار اجتماعی در این کشورها، پس از انقلاب، همچنان پابرجا مانده است. آنهایی که در صدر قرار داشتند، در آنجا باقی مانده‌اند، در حالی که اکثریت فقیر در پایین قرار گرفته‌اند. در اوکراین، یوشنکو و تیموشنکو نخست وزیران قبلی رژیم ساقط شده بوده‌اند. در قرقیزستان، باقی‌یف نخست وزیر سابق و فیلکس کولوف وزیر کشور بوده است. به عبارت دیگر، دولت‌های انقلابی متشکل از آنهایی هستند که قبلاً نیز در قدرت بوده‌اند. اینک آنان مدعی آن هستند که از بیخ و بن انقلابی بوده‌اند. دولت تیموشنکو از الیگارشی بیشتری نسبت به دولت یانوکوویچ

برخوردار است. شعارهای مهیج انقلابی که به انتظارات مردمی مبدل گردیده، با خطر عدم انجام آنها روبرو می‌باشند. بدیهی است که رهبران جدید اقداماتی را برای تسکین آلام مردم، بر اثر مشقت‌های اقتصادی، به عمل خواهند آورد.

بسیاری بر این عقیده‌اند که انقلاب‌های رنگی فراتر از جریانی از خشم عمومی بیش نیستند. هنوز چگونگی حل مشکلات پیش روی این جوامع توسط این انقلابیون مشخص نمی‌باشد. آیا آنها به وعده‌های خود پیرامون مردمی ساختن کشورهای خود، انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و مبارزه علیه فساد عمل خواهند نمود؟ آسلند محقق آمریکایی تصریح می‌کند که تغییرات چندانی در قرقیزستان صورت نگرفته است. گروهی از مردم جایگزین گروهی دیگر شده‌اند و تشخیص تغییر واقعی دشوار به نظر می‌رسد. در گرجستان اصلاحات اقتصادی زیادی صورت گرفته و دولت مرکزی میزان فساد را کاهش داده است ولی رهبریت کشور در ارائه یک طرح واقعی برای توسعه اقتصادی ناکام مانده است. لوگان یکی از محققین مؤسسه CATO بر این نظر است که پس از این انقلاب‌ها، اصلاحات مهمی صورت نگرفته است. مثلاً در قرقیزستان در پی فرار آقایف تغییری صورت نگرفته و صرفاً تغییرات چندی در نوک هرم قدرت به عمل آمده است.

به گفته رافض عباس اف یکی از محققین مؤسسه هریمن «انقلاب‌های رنگی، البته اگر بتوان اصطلاح انقلاب را در مورد آنها بکار برد، فراتر از برانگیختن خشم عمومی نبوده است. هریک از رهبران این کشورها علی‌رغم عقاید دموکراتیک آنان، فاقد کارایی لازم می‌باشد».^(۳) قدرت در میان چهره‌های شاخص پیشین تقسیم شده است. آنها به شیوه اسلاف خود عمل می‌نمایند. در گرجستان مواردی از تلاشهای آشکار برای سرکوب ساختن مخالفین رژیم جدید و ترور آنها و نیز مسدود ساختن کانالهای تلویزیونی مخالف دیده می‌شود.

وعده بهبود و توسعه عدالت اجتماعی در حد یک مفهوم اصلاحی باقی مانده و متضمن تغییر انقلابی نبوده است. روی این اصل، انقلاب رز گرجستان، انقلاب نارنجی اوکراین و انقلاب

لاله‌ای قرقیزستان را با در نظر گرفتن عدم تطابق آنها با تعریف رایج از انقلاب، به دشواری می‌توان انقلاب نامید. این رویدادها بیانگر نوع جدیدی از مبارزه بر سر کسب قدرت می‌باشند. بهتر است گفته شود که قدرت سیاسی در این کشورها فراتر از ابعاد سیاسی آن بوده و دربر دارنده مزایای اقتصادی است. کشمکش قدرت در فضای پس از شوروی تا حد رقابت شدید بر سر منابعی که در پی متلاشی شدن اقتصاد دولتی شوروی در دسترس قرار گرفته، پایین آمده است. از سوی دیگر، این وقایع را می‌توان بر حسب مرافعه درون هیأت حاکمه توجیه نمود. جهان شاهد مبارزه قدرت مشابهی در آمریکای لاتین و آفریقا بوده است. به همین ترتیب، چندان دور از واقعیت نخواهد بود که انقلاب‌های رز، نارنجی و لاله‌ای را فراتر از نوع خاصی از مبارزه قدرت تلقی نمود، مبارزه‌ای که جوامع آنها را چندان تحت تأثیر قرار نداده است.

علل داخلی

استانیسلاو بل کوفسکی متخصص علوم سیاسی روسیه ده عامل اصلی را برای این انقلاب‌ها مشخص ساخته است که اغلب به وسیله روندهای سیاسی و اقتصادی داخلی تعیین می‌شوند.

۱. انسداد مسیر حرکت به سمت بالا؛
۲. بحران مشروعیت نظام؛
۳. تضادهای جدی در داخل هیأت حاکمه؛
۴. فقدان نمای مثبتی از آینده؛
۵. حضور جنبش‌های مخالف؛
۶. خودداری مقامات از توسل به زور؛
۷. مسایل منطقه‌ای و قومی حل نشده؛
۸. ترکیب دیوان سالاران و نخبگان سیاسی؛

۹. علائق خارج از منطقه برای تغییر رژیم‌ها؛

۱۰. بحران به عنوان یک جرقه.

ترکیب این عوامل، از نظر بل کوفسکی، به انقلاب‌های رنگی منجر می‌گردد. آسلند خاطر نشان می‌کند که مهمترین نیروی محرکه، تمایل و خواست مردم در جهت توسعه دموکراسی و آزادی می‌باشد که بر خلاف انگیزه‌های اقتصادی است. «چنانچه به وضعیت اقتصادی توجه کنیم، صحت فرضیه مورد نظر ثابت می‌گردد. در واقع، گرجستان و قرقیزستان کشورهای بسیار فقیری هستند، در حالی که در اوکراین طی چند سال پیش از انقلاب نارنجی، بهبود اوضاع اقتصادی در حد قابل توجهی بوده است». بنابراین به عقیده وی علت اصلی انقلاب‌های رنگی، بی‌عدالتی و فقدان دموکراسی می‌باشد نه فقر و فساد موجود.^(۴)

نظرسنجی به عمل آمده در روسیه در ژوئیه سال ۲۰۰۵ نشان می‌دهد که ۵۵ درصد از کل پاسخ‌دهندگان روسی چنین می‌اندیشند که انقلاب‌های رنگی بدلیل مداخله خارجی، موفق بوده، در حالی که فقط ۱۴ درصد بر این نظرند که این انقلاب‌ها در نتیجه مشکلات داخلی بوقوع پیوسته است. صرفاً ۶ درصد تصور می‌کنند که انقلاب‌های رنگی پیشرفت زندگی مردم را در اوکراین فراهم ساخته است. ۳ درصد نیز از تحقق چنین پیشرفتی در گرجستان و قرقیزستان سخن گفته‌اند.

آریل کوئن با اشاره به گرجستان می‌گوید: «مردم تصور می‌کردند که پس از انقلاب رز در گرجستان، همه چیز بهتر خواهد شد، اما مشکلات ساختاری مانند فساد، فرهنگ سیاسی و دشواری‌های جدی اقتصادی وجود دارد. برطرف ساختن این مشکلات به زمان زیادی نیاز دارد و نمی‌دانم آیا گرجی‌ها می‌توانند در انتظار نتایج آن بمانند یا نه».^(۵) در قرقیزستان وضعیت حتی دشوارتر از آن است. بدون تردید، علت اصلی انقلاب‌های رنگی در حوزه مرزی شوروی سابق، وضعیت حاد اقتصادی است: فقر عده زیادی از مردم و عدم وجود طبقه میانی. لذا رشد و توسعه یک اقتصاد کارآمد، کلید حل این مشکلات می‌باشد.

اکنون روشن شده است که شالوده اجتماعی این انقلاب‌ها منعکس‌کننده سرشت اجتماعی این جوامع می‌باشد. این رویدادها، روشنفکران و کارگران، کشاورزان و سوداگران را نیز درگیر ساخته است. توده‌های به حاشیه رانده شده و به فلاکت کشیده شده نیز فعال شده‌اند و در واقع از جمله فعال‌ترین قشر مشارکت‌کنندگان محسوب می‌گردند، زیرا گنش آنان اغلب بر پایه ابراز خشم، پرخاشگری و ستیزه‌جویی، هراس از بیگانه و تمایل به راه‌حل‌های سریع و افراطی می‌باشد.

اینکه کدامیک از بازیگران اجتماعی در این وقایع مشارکت داشته‌اند، چندان مهم نمی‌باشد، زیرا همه آنان بدلیل ناخشنودی عمیق از وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود، برانگیخته شده و می‌خواستند موقعیت و نقش اجتماعی خود را تغییر دهند. علائق طبقه انقلابی و توده‌های مردم با هم تطبیق یافته و یک همزیستی و تجانس میان آنها به وجود آورده بود. در این میان، نخبگان هدایت جنبش‌های مردمی را برعهده داشته و مردم نیز از خواست آنان برای کسب قدرت حمایت می‌کردند.

در تلاش برای نیل به تعمیم کلیات و یافتن الگویی در رویدادهای اوکراین، گرجستان، قرقیزستان و ازبکستان، خصایص محلی را نباید نادیده گرفت. بعضی از ناظرین بر این عقیده‌اند که علل وقوع انقلاب‌های رنگی در هریک از این کشورها کاملاً متفاوت بوده است و لذا یافتن الگوها و تعمیم کلیات بسیار دشوار می‌باشد. بر این اساس، در قرقیزستان، پیوندهای قومی و قبیله‌ای، نفوذ آنها بر سیاست، فقر طاقت‌فرسا، شکست اصلاحات اقتصادی و تلاش برای انتقال قدرت به اعضای خانواده، از جمله مهمترین عوامل و علل انقلاب محسوب می‌گردند. تضعیف رژیم آقایف نیز یکی از عوامل بروز انقلاب بوده است.

در جریان انقلاب لاله‌ای، غارت و چپاول وسیعی در بیشکک صورت گرفت. علت عدم مداخله نیروهای پلیس، بی‌اعتمادی عمومی آنها نسبت به رژیم و به ویژه شخص آقایف بوده است. در سال ۲۰۰۲، آقایف دستور برخورد بی‌رحمانه با یک تظاهرات صلح‌آمیز را صادر نمود

ولی بعدها اتهام استفاده بیش از حد از قدرت را متوجه افسران پلیس نمود و به این ترتیب بعضی از آنان به دادگاه فراخوانده شدند. لذا بی‌طرفی پلیس در سال ۲۰۰۵ جای تعجب ندارد. پروفیسور ژویاگلسکایا مدعی آن است که ضعف بارز مقامات مسئول بطور غیرمستقیم علت همه انقلاب‌های رنگی بوده است و رقبا سیاسی آنان صرفاً منتظر فرصت مناسبی برای سرنگون ساختن آنها بودند و انتخابات توأم با تقلب این فرصت را فراهم نمود.

در اوکراین و قرقیزستان، بعضی از بلندپروازی‌های منطقه‌ای تا اندازه‌ای به جریان انقلاب دامن زده، در حالی که در ازبکستان عوامل تفرقه‌انگیز قوم‌مداری مانند مقاومت در برابر ازبک‌ها از سوی تاجیک‌ها و ایغورها وجود داشته است. در آبیجان شهری با سیصد هزار سکنه، تاجیک‌ها و ایغورها بخش مهمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند.

و سرانجام، انتخابات غیرشفاف و توأم با تقلب را که در تمام انقلاب‌های رنگی موجب نافرمانی مدنی گردید، نباید از نظر دور داشت. خلاف‌کاری‌های سیاسی در روند انتخابات، انرژی نهفته در توده مردم را آزاد ساخته و به این قیام‌ها نوعی مشروعیت بخشیده است.

پروفیسور سرگئی لوزیانین می‌گوید که بعضی از متخصصین امر، ظهور اسلام تندرو را در انقلاب‌های رنگی در آسیای مرکزی بطور بالقوه ملاحظه می‌نمایند. البته در خصوص نقش اسلام تندرو در این قبیل انقلاب‌ها نباید مبالغه نمود. در مناطقی که اسلام نقش قابل توجهی ایفاء می‌نماید، مانند ازبکستان و تاجیکستان، هرگونه جنبش اعتراض‌آمیز ضرورتاً اقلیت‌های مسلمان را نیز درگیر می‌سازد. البته این نکته بیانگر علت همه طیف‌های مخالف و اعتراض‌ها نمی‌باشد. وقایع ازبکستان به روشنی نشان می‌دهد که اسلام سنتی نیروی محرک اصلی این ناآرامی‌ها نبوده، بلکه مشکلات و خیم اجتماعی مانند فقر شدید، رژیم‌های خودکامه و جوامع سنتی سخت‌گیر، مسبب آن بوده است.

سازمان‌های غیردولتی فعال در درون کشورها ممکن است به‌عنوان عوامل داخلی تلقی شوند، اگرچه بسیاری از آنها از حمایت‌های بین‌المللی قابل ملاحظه‌ای برخوردار می‌باشند. به

هرحال این قبیل سازمانها نقش فعالی در روندهای سیاسی داخلی ایفا می‌نمایند. در انتخابات پارلمانی اخیر مولداوی، مهمترین سازمان‌های غیردولتی موجود با هم ادغام نموده و به اصطلاح ائتلاف ۲۰۰۵ را تشکیل دادند. زمان این ادغام نیز که فقط یک سال پیش از انتخابات بوده، قابل توجه می‌باشد. این ائتلاف که متشکل از ۹۱ سازمان غیردولتی بوده، از سوی مقامات به حمایت آشکار از مخالفین در طول مبارزات انتخاباتی متهم گردیده است. ائتلاف مذکور حمایت مالی در خور توجهی از مؤسسه توسعه و همکاری بین‌المللی، سفارتخانه‌های سوئد و آمریکا در مولداوی دریافت داشته است.

ویاچسلاو دوبرنکو گزارشگر ناظر قزاقستانی طی مقاله‌ای تحت عنوان «اداره‌کنندگان انقلاب‌های رنگی» نوشته است که «عدم درک کافی از ستیز اطلاعات گسترده به پیامدهای اندوهباری انجامیده است. ابزار جدید اعمال فشار سیاسی به دولت‌ها از طریق شبکه سازمان‌های غیردولتی حمایت شده از خارج، در سیاست‌های داخلی مؤثر واقع شده است. سازمان‌های مذکور با مخالفین صمیمی بوده و منتقد دولت‌ها می‌باشند. تجربه انقلاب‌های رنگی در گرجستان و اوکراین، کارایی این قبیل اهرم‌ها را ثابت کرده است. صرف میلیون‌ها دلار برای حمایت از سازمان‌های غیردولتی در قزاقستان، امری تصادفی نمی‌باشد. بیش از ۱۶۰ سازمان غیردولتی رسماً در قزاقستان به ثبت رسیده است. بعضی از این سازمان‌ها از موقعیت مشابه یک سفارتخانه یا نمایندگی سیاسی برخوردار شده‌اند.»^(۶)

بُعد ژئوپلیتیک

محققین امر در خصوص عوامل خارجی انقلاب‌های رنگی عقاید متفاوتی دارند. بعضی از آنان تفکر توطئه را مطرح می‌نمایند که به منزله منابع مالی، فن‌آوری و سایر منابع غربی است. عده‌ای نیز کمک‌های غربی را حاکی از تمایل راستین آنان برای ارتقای دموکراسی می‌دانند. در این بخش از بُعد ژئوپلیتیک احتمالی انقلاب‌های رنگی به این پدیده توجه می‌شود.

انقلاب‌های رنگی به منزله تداوم منطقی انقلاب‌های مخملی به عمل آمده در اروپای مرکزی طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تلقی می‌شود. واقعیت ذیل تأییدی بر این گفته است. لهستان در مه سال ۲۰۰۵ بیست و پنجمین سالگرد جنبش همبستگی را جشن گرفت. ویکتور یوشنکو و میخائیل ساکاشویلی از جمله مدعوین این ضیافت بودند. جرج بوش پدر، زیگنیو برژینسکی و شخصیت‌های دیگری نیز در جشن‌های ورشو حضور داشتند. در تأکید بر اهمیت این رویداد، کتابی منتشر گردیده که بر روی جلد آن کارت‌هایی با تصاویر رهبران انقلاب‌های مخملی نظیر والنسا، هاول، لندزبرگیس، کاشتونیکا همراه با رهبران انقلاب‌های رنگی، ساکاشویلی و یوشنکو دیده می‌شود. تصویر روی یکی از این کارت‌ها تعمداً نامشخص می‌باشد که در واقع مبین آن است که روند شروع شده با جنبش همبستگی هنوز ادامه دارد.

الکساندر کاکیا اندیشمند سیاسی گرجستان و رهبر جنبش سیاسی آن کشور این پرسش را مطرح می‌سازد که «انقلاب در فضای پس از شوروی چیست؟». وی در پاسخ خود می‌گوید: «عملیاتی در مقیاس بزرگ به منظور راندن روسیه از فضای پس از شوروی».^(۷)

نظریه پذیرفته شده مبنی بر اینکه کشورهای CIS خارج از حوزه منافع آمریکا قرار دارند، از سوی عده‌ای زیر سؤال واقع شده است. سرگئی لوزیانین استاد مؤسسه روابط بین‌الملل مسکو که بیشتر به وی اشاره شد، بر این عقیده است که آمریکا از هیچ‌گونه تلاش و تدبیری برای شکل دادن سیستم‌های سیاسی به سبک آمریکایی در قلمرو پس از شوروی، خودداری نخواهد نمود.^(۸) به نظر وی، امکان وجود گزینه دیگری در برابر تلاش‌های آمریکا دوراز ذهن نمی‌باشد. به گفته نامبرده، CIS ممکن است با استفاده از منابع مشترک روسیه و چین و سازوکارهای دوجانبه و چندجانبه مستحکم‌تر شده و توان فزاینده اقتصادی و نظامی پکن، امکان گسترش «حوزه مسئولیت» پکن را نه تنها در آسیای مرکزی بلکه در بقیه کشورهای CIS نیز فراهم نماید. البته برخی از ساختارها مانند سازمان پیمان امنیت جمعی^(۹) و سازمان همکاری شانگهای قبلاً وجود داشتند. این مؤسسات و سازمان‌ها در صورت ادغام در یک سازمان واحد، به

روسیه و چین این امکان را می‌دهند که مجموعه جدیدی را در گسترهٔ پهناوری از مرزهای بلوروس تا چین به وجود آورند.

به این ترتیب، چین و روسیه از مزایای ژئوپلیتیک و اقتصادی بیشتری در رقابت با غرب برخوردار می‌شوند. نامبرده با نوسازی روسی - چینی خواندن آن اشاره می‌کند که امروزه قلمرو CIS میدان رویارویی میان چین، روسیه، اتحادیه اروپایی و آمریکا می‌باشد.^(۱۰) بعضی از متخصصین امر بر این عقیده‌اند که آمریکایی‌ها از این انقلاب‌ها به عنوان بخشی از این رویارویی حمایت می‌نمایند.

ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان با واگذاری پایگاه‌های هوایی خود به ائتلاف ضد تروریستی، در پی رویداد یازدهم سپتامبر، موافقت نمودند. همه کشورهای جهان نسبت به ارائه کمک به آمریکایی‌ها در طول این ایام غم‌انگیز تمایل داشتند. اما در بلندمدت، کشورهای آسیای مرکزی دریافتند که نیروی نظامی آمریکا قصد دارد تا مدت نامعلومی در قلمرو آنها باقی بماند. علاوه بر این، روسیه و چین برای بیرون راندن آمریکایی‌ها فشار وارد می‌نمایند، لذا تغییر هیأت حاکمه جهت شکستن اتحاد منطقه‌ای و حفظ پایگاه‌های آمریکا در آسیای مرکزی ضرورت دارد.

روزنامه روسی کومرسانت طی مقاله‌ای تحت عنوان «تعیین سرنوشت انقلاب‌های رنگی در آستانه: ارزیابی شانگهای» با این دیدگاه هماهنگ می‌باشد. آستانه پایتخت جدید قزاقستان میزبان اجلاس سالانه سران کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای برای بحث پیرامون امنیت منطقه‌ای و انقلاب‌های رنگی به عنوان تهدیدی علیه آن، بوده است.^(۱۱) این سازمان که در سال ۱۹۹۶ ایجاد گردید، شامل کشورهای آسیای مرکزی عضو CIS، روسیه و چین می‌باشد. اعضای اخیر این سازمان علاوه بر روسیه و چین عبارتند از قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان. سه قدرت منطقه‌ای ایران، پاکستان و هند به عنوان ناظر در این سازمان حضور دارند. مغولستان نیز در صدد به دست آوردن موقعیت ناظر در این سازمان می‌باشد.

نان بارون بایز رئیس جمهور مغولستان، شوکت عزیز نخست وزیر پاکستان و نکوار سینگ وزیر امور خارجه هند در اجلاس ژوئن آستانه حضور داشتند. بدیهی است که کشورهای عضو سازمان شانگهای در مقابل رویدادهایی مانند وقایع گرجستان و اوکراین مصون نخواهند ماند. پس از کنار رفتن آقایف در قرقیزستان، اسلام کریم اف رئیس جمهور ازبکستان، انقلاب لاله ای را به سبک خود تفسیر نمود. ازبکستان دستور بیرون بردن پایگاه های آمریکایی را از قلمرو خود صادر نمود. این تصمیم محتملاً به دلیل هراس اسلام کریم اف از حضور آمریکا در پس همه انقلاب های رنگی بوده است.

یکی از مهمترین موارد دستور جلسه آستانه، توسعه استراتژی اقدام جمعی در مقابل توطئه خارجی از ناحیه تروریسم بین الملل و یا توسعه طلبی بوده است. موارد ذیل اهداف رسمی این سازمان محسوب می گردد: مبارزه با تروریسم، جدایی طلبی، افراط گرایی و توسعه طلبی. بدیهی است که ممانعت از انقلاب های رنگی اقدامی علیه توسعه طلبی و فزون خواهی خواهد بود. همانگونه که در مورد هر سازمان امنیت جمعی مصداق دارد، سازمان شانگهای بایستی با همه تهدیدات به وسیله نیروهای خود و بدور از اعمال نفوذ خارجی مقابله نماید. به عبارت دیگر، سازمان مذکور قصد خود را برای جلوگیری از دخالت بی مورد قدرت های خارجی در مناقشات بالقوه، بیان داشته است.

در پیش نویس بیانیه اجلاس آستانه تصریح شده است که الگوهای خاص توسعه اجتماعی قابل صدور نمی باشد. حاکمیت هر کدام از کشورها باید به وسیله اشتراک مساعی منطقه ای تضمین گردد، بدون اینکه جایی برای «انحصار و یا سلطه در امور بین الملل» باقی بماند. این اجلاس همچنین سازوکار ویژه ای را برای کمک های متقابل مورد ملاحظه قرار داده که ممکن است به این صورت تعبیر گردد: مسکو زیر سپر سازمان شانگهای و با موافقت پکن این اختیار را دارد که عملیات ویژه ای را در قلمرو جمهوری های شوروی سابق، در صورت وجود توافقنامه مشترک و یا درخواست هریک از کشورهای عضو، انجام دهد. این اقدامات به منزله

مداخله در امور داخلی تلقی نمی‌شود. (۱۲)

بسیاری از تحلیل‌گران متفق‌القولند که عوامل خارجی در وقایع گرجستان و اوکراین نقش برجسته‌ای داشته است. علائق برخی از محافل غربی برای تغییر نخبگان حاکم در بعضی از کشورها همراه با توانایی‌های برتر غرب برای حمایت موثر از مخالفین، با اعطای کمک‌های مالی و فن‌آوری‌های اطلاعاتی پیشرفته، در تمام انقلاب‌های رنگی موفق مشهود بوده است.

تاراس کورنوویل یکی از رهبران مخالفین اوکراین در ژوئیه ۲۰۰۵ طی مصاحبه‌ای با آژانس خبری رُزبالت گفته است: «آمریکایی‌ها بازی خود را در اوکراین از مدتها قبل، در واقع درست پس از فروپاشی شوروی، آغاز کردند. آنها از دهه ۱۹۹۰ به بعد پیوسته ویکتور یوشنکو را به سمت ریاست جمهوری اوکراین سوق می‌دادند». نامبرده برای اثبات این نکته به اشتغال به کار همسر یوشنکو در وزارت خارجه آمریکا استناد نموده و آن را یک امر تصادفی تلقی نمی‌نماید.

همچنین کورنوویل خاطر نشان می‌سازد که بوش رئیس جمهور آمریکا در جریان انتخابات ریاست جمهوری اوکراین، دوبار با کوچما به وسیله تلفن مکالمه نموده است. وی ادعا می‌کند که بوش با تهدید کوچما، او را از استفاده از منابع دولتی جهت حمایت از یانوکوویچ، رقیب یوشنکو، باز داشته است. به این ترتیب، کوچما تسلیم شد و روند امور به شکل مورد نظر یوشنکو پایان یافت؛ انتخابات لغو و دور جدید آن برنامه‌ریزی گردید. در جریان رأی‌گیری دوم، کوچما از استفاده از منابع دولتی خودداری ورزید. کورنوویل ضمناً بیان می‌دارد که حمایتی که یوشنکو به کوچما اطمینان آن را داده بود، در واقع ضمانت خود یوشنکو نبوده و آمریکایی‌ها این ضمانت را به کوچما دادند و یوشنکو صرفاً حامل آن بوده است. شهادت دادن فرزند یکی از ناراضیان سابق شوروی با امکان دسترسی آسان وی به کوچما نمی‌تواند چندان بی‌محتوی تلقی گردد.

چنانچه به منطق جایجایی قدرت با استفاده از مثال گرجستان نگاه کنیم، می‌بینیم که شورادنازه ضدآمریکایی نبوده است. پس چرا فرد دیگری جایگزین وی گردید؟ پاسخ بسیار ساده است. رژیم شورادنازه کاملاً فاسد شده و اعتماد مردم را از دست داده بود. آمریکایی‌ها

مایل نبودند با تغییر غیرمترقبه رژیم، از جمله احتمال پیروزی نیروهای هوادار روسیه و قرار گرفتن زمام امور در دست آنان، شانس خود را امتحان نمایند. شواردناده و کوچما هر دو به منابع و امکانات دولتی متوسل نشدند و در حساس‌ترین زمان از صحنه سیاسی محو شدند. بنابه گفته کورنوویل، نامتحمّل به نظر نمی‌رسد که میان رهبران در حال احتضار در گرجستان و اوکراین با دولت آمریکا معامله‌ای صورت گرفته باشد.

گفته می‌شود، آمریکا با توسل به انقلاب‌های ملایم، در صدد سرنگون ساختن رهبران نامطلوب و جایگزین نمودن افراد وفادار در مناصب بالا جهت توسعه دامنه نفوذ خود در منطقه‌ای است که مهم تلقی می‌شود. پروفیسور آریل کوئن در مصاحبه اخیر خود با روزنامه روسی ایزوستیا گفته است که «این انقلاب‌ها علیه روسیه نبوده است». در پاسخ به این پرسش که آیا روسیه نیز می‌تواند اقدام مشابهی را انجام داده و با سازمان‌های غیردولتی در داخل کشورهای پس از شوروی بطور جدی همکاری نماید، وی گفته است که «روسیه از الگوی نوینی برای دست یازیدن به این قبیل سازمان‌ها برخوردار نمی‌باشد». به عقیده کوئن، دلیل آن، عدم وجود منابع مالی و نداشتن مهارت‌های لازم می‌باشد.^(۱۳)

ذکر این نکته جالب است که جمهوری‌های پس از انقلاب با هدایت آمریکا در صحنه بین‌المللی شروع به فعالیت نموده‌اند. همه آنها فعالیت‌های خود را در درون CIS متوقف ساخته‌اند. نشانه‌های آشکاری از درگیر شدن رهبران انقلابی در بازی‌های ژئوپلیتیک وجود دارد. با وجود مشکلات زیاد و لاینحل داخلی، فعالیت گسترده در صحنه بین‌المللی را چگونه می‌توان توجیه نمود؟ میخائیل ساکاشویلی و ویکتور یوشنکو در برخوردی گرجستان، طرحی را برای ایجاد یک جامعه مشترک‌المنافع با حق انتخاب آزاد، شامل «تمام کشورهای دموکراتیک در بالتیک، دریای سیاه و منطقه خزر» اعلام داشتند. ایده ساختاری غیررسمی از گرجستان - اوکراین - مولداوی اخیراً به عنوان گزینه‌ای در برابر کرملین، ارائه گردیده است.

همانگونه که ویلیام بلوم مطرح نموده، توسعه دموکراسی، تلاش نسبتاً جدید آمریکا

می‌باشد. مرور اجمالی تاریخ توسط بلوم نشان می‌دهد که تشکیلات دولتی و نظامی آمریکا هرگز بدنبال «استقرار دموکراسی» در خارج نبوده‌اند.^(۱۴) بسیاری از متخصصین بر این نظرند که تلاش اخیر آمریکا برای ترویج دموکراسی، ابزار مفیدی برای پیشبرد منافع ژئوپلتیک خود آمریکا می‌باشد.

بر اثر انقلاب‌های رنگی، اردوگاه روسیه بطور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته و اینک شامل بلوروس، ارمنستان^(۱۵)، ازبکستان و تاجیکستان می‌باشد. قزاقستان مدتی است سیاستی را در پیش گرفته که چین، روسیه و آمریکا در مقابل یکدیگر اجرا می‌نمایند. «اردوگاه نارنجی» شامل گرجستان، اوکراین و مولداوی است. آذربایجان در نظر دارد از روسیه دور شده و به سوی تشکل هوادار غرب کشیده شود. جهت‌گیری قرقیزستان پس از انقلاب هنوز روشن نمی‌باشد، اما دیدار اخیر کاندولیزا رایس نشان می‌دهد که فشارهایی به دولت انقلابی قرقیزستان برای جهت‌گیری لازم، صورت گرفته است.^(۱۶)

بعضی از کارشناسان، عمدتاً در روسیه، دلیل اصلی انقلاب‌های رنگی را در سیاست خارجی نادرست روسیه می‌دانند. نخستین شکست بزرگ بلوک شوروی، با «انقلاب‌های مخملین» بوده است که افرادی را به قدرت رسانید که آشکارا با شوروی خصومت می‌ورزیدند. این تحول بخاطر عدم نفوذ ایدئولوژیکی روسیه، امکان‌پذیر گردید. حتی رهبران روسیه نیز در آن ایام در جستجوی الگوهای توسعه، به غرب نگاه می‌کردند. نیروهای طرفدار مسکو در صدد حمایت از شوروی برنیآمدند، زیرا می‌دانستند که این حمایت در آتیه سیاسی آنان تعیین‌کننده خواهد بود. تمام این موارد به یک خیزش مردمی توجیه‌پذیر که در عین حال از سوی غربی‌ها ترغیب می‌شد، منجر گردید. در نتیجه، رژیم‌هایی که آشکارا هوادار غرب بودند، به قدرت رسیدند. این تجربه، موفقیت‌آمیز بودن خود را نشان داد و این سناریو به خود شوروی منتقل گردید. فدراسیون روسیه، جانشین اتحاد جماهیر شوروی، در داخل توسط احزاب هوادار غرب هدایت می‌شد، احزابی که آمریکا را به صورت یک متحد سیاسی و ایدئولوژیکی طبیعی در

کشمکش داخلی با کمونیست‌ها و سایر احزاب ملی‌گرا، می‌دیدند.

به دلیل تغییرات سیاست خارجی، روسیه نفوذ خود را در بسیاری از مناطق جهان، که بطور سنتی از موقعیت قوی و مؤثری برخوردار بود؛ مانند خاورمیانه، افغانستان و جمهوری‌های شوروی سابق، از دست داده است. زمانی که روسیه پی برد که رهبران به مراتب مخالف‌تری می‌توانند به قدرت برسند، دیگر فرصت از دست رفته بود. اینک روسیه آنچه را که در اوایل دهه ۱۹۹۰ کاشته بود، برداشت می‌نمود. امروز دیگر نمی‌توان از روند روبه افول روسیه در صحنه بین‌الملل جلوگیری نمود.

نیروهای هوادار روسیه در جمهوری‌های ملی دیگر نمی‌توانند به روسیه تکیه نمایند. یکی از مثال‌های بارز آن، ارمنستان، یکی از نزدیکترین متحدین روسیه در فضای پس از شوروی می‌باشد. سرگئی سرکیسیان وزیر دفاع کنونی ارمنستان و از امیدهای ریاست جمهوری، آشکارا موافق غرب سخن می‌گوید. وی دریافته است که برای رئیس‌جمهور شدن در این جمهوری قفقاز جنوبی نیازی به تأیید روسیه ندارد، در حالی که بدون رضایت و موافقت آمریکا نمی‌تواند به ریاست جمهوری انتخاب شود.

آرمان‌های ژئوپلیتیک تنها ابرقدرت همراه با فن‌آوری نوین، امکان اعمال نفوذ در نقاطی از جهان را که فاقد ثبات سیاسی است، فراهم می‌نماید. یکی از این فن‌آوری‌ها، استفاده از سیستم شبکه است که شیوه هوشمندانه‌ای را برای برانگیختن و هدایت توده مردم، امکان‌پذیر می‌سازد. این شیوه هوشمندانه زمانی شکل می‌گیرد که فن‌آوری‌های ارتباطی و رایانه‌ای، استعدادهای بشر را در راه همکاری، وسعت می‌بخشند. به نظر می‌رسد که تأثیرات فن‌آوری هوشمند، زمانی که توسط بعضی از کاربران پیشین در جهت حمایت از دموکراسی و دیگران برای هماهنگ ساختن حملات تروریستی به کار می‌رود، می‌تواند بر حسب مورد سودمند و یا مخرب باشد. فن‌آوری‌هایی که شیوه هوشمند را امکان‌پذیر می‌سازند، عبارتند از ابزار ارتباطی موبایل و رایانه‌های رایج، یعنی ریزپردازنده‌های نه‌چندان گرانبه‌ای بکار گرفته شده در استفاده‌های

روزمره.

تظاهرکنندگان خیابانی در سال ۱۹۹۹ در جریان اعتراض علیه سازمان تجارت جهانی، از وب‌سایت‌های بروز شده فعال، تلفن‌های کوچک و تاکتیک‌های مختلف استفاده نموده‌اند. یک میلیون فیلیپینی، استرادا رئیس‌جمهور آن کشور را با تظاهرات عمومی سازمان یافته از طریق ارسال پیام‌های متنی، سرنگون ساختند. مردمی که شیوه هوشمند را بکار می‌برند، طوری همکاری می‌نمایند که پیش از آن امکان پذیر نبوده است. آنها وسایلی را با خود حمل می‌کنند که از توان ارتباطی و کامپیوتری برخوردارند. موبایل‌های آنان ارتباطات آنها را با ابراز ارتباطی دیگر در محیط و نیز تلفن‌های اشخاص دیگر برقرار می‌نمایند.

جنگ‌های شبکه‌ای به صورت عاملی مهم در ژئوپلتیک‌های نوین در آمده و بطور گسترده در تدارک و انجام کودتا در فضای پس از شوروی، با استفاده از منابع انسانی و تشکیلاتی خارجی، بکار می‌رود. برهم زدن مفهوم جنگ شبکه‌ای بسیار مشکل است. یکی از راه‌های متوازن ساختن این نوع نبرد، مطرح ساختن اصل حاکمیت و امنیت فراتر از اصل آزادی اطلاعات می‌باشد.

نتیجه‌گیری

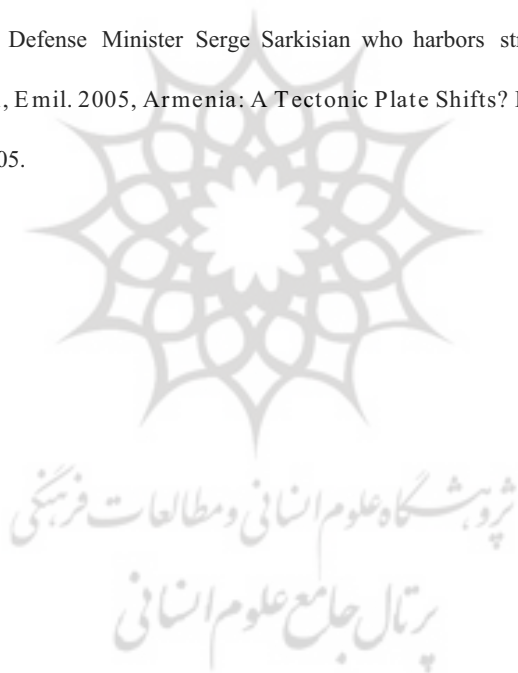
پدیده جدید انقلاب‌های رنگی دارای سطوح متعددی است و در صورت استفاده از چند متغیر، بطور مناسب توجیه پذیر می‌باشد. این رویدادها با شناختی که از آنها داریم، به عنوان انقلاب محسوب نمی‌شوند، زیرا تغییرات ریشه‌ای و بنیادین در جوامع مربوطه ایجاد ننموده‌اند. در واقع، «شیوه دیگری» از کشمکش قدرت در درون سیستم سیاسی تلقی می‌شوند. بعضی از کشورها در مقابل این پدیده آسیب پذیرند، زیرا روند کشورسازی هنوز تکمیل نگردیده و از ساختار قدرت ریشه‌ای بهره‌مند نیستند، در نتیجه برخی از نیروهای سیاسی از اشکال غیر متعارف کشمکش بر سر قدرت استفاده می‌نمایند. باز یگران سیاسی در پیگیری قدرت سیاسی

از همه ابزارها، از جمله حمایت خارجی قابل دسترس، سود می‌جویند. آیا یوشنکو و ساکاشویلی موفق شده‌اند؟ آیا از حمایت معنوی و دیگر حمایت‌های غرب برخوردار نبوده‌اند؟ نفوذ خارجی به شکل کمک مالی و فن‌آوری‌های جدید در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان وجود داشته است. آمریکا به عنوان یک قدرت برتر جهانی از انقلاب‌های رنگی منتفع گردیده است. به دلیل ضعف مفرط روسیه و بعضی مواقع صرف نظر نمودن تعمدی این کشور از امور ژئوپلتیک، بسیاری از اقمار سابق آن جهت تأیید تغییرات اجتماعی و جلب حمایت، به سوی آمریکا می‌نگرند. ارمنستان مثال بارز آن می‌باشد. کدامیک از عوامل نقش مهمتری در موفقیت انقلاب‌های رنگی داشته‌اند. تردیدی نیست که متغیرهای داخلی بسیار مهم بوده‌اند ولی به تنهایی نمی‌توانند پیروزی انقلاب‌های رنگی را در فضای پس از شوروی توجیه نمایند.

یادداشت‌ها

1. Wheatley, Jonathan, 2005, *Georgia from National Awakening to Rose Revolution: Delayed Transition in the Former Soviet Union*, Ashgate Publishing Company, Uk.
2. Tenghiz Gudava, 2005, "Color Revolutions: Disappointment" at www.gudsite.com
3. Rafis Abazov
4. Interview with Washington Profile, N.76, Sept, 14, 2005.
5. *Ibid.*
6. Dobrenko
7. Alexander Chachia, 2005, Color Revolutions as Forced Power Transfer from one Anti- national Pro - Western Force to Another. At www.mezhdunzrodnik.ru/magazine/1439.html

8. Lusianin
9. Collective Security treaty Organization (CSTO)
10. Lusianin
11. Kommersant
12. Sergey Strokan the Shanghai Organization Says "No" to Color Revolutions, *Kommersant*, N.121, June 5, 2005.
13. Ariel Cohen
14. William Blum, 1999, A Brief History of U.S. Interventions: 1945 to the Present. *Z Magazine*, June 1999.
15. Current Armenia Defense Minister Serge Sarkisian who harbors strong presidential ambitions Danielyan, Emil. 2005, Armenia: A Tectonic Plate Shifts? In Transition on Line, October 19, 2005.
16. Tabakov



کتابشناسی

Aslund, Anders, Justin Logan and Rafis Abazov, 2005, Interview to *Washington Profile*, No.76, September 14, 2005.

Blum, William, 1999, A Brief History of U.S. Interventions: 1945 to the Present, *Z Magazin*, June 1999.

Jonathan Wheatley, 2005, *Georgia from National Awakening to Rose Revolution: Delayed Transition in the Former Soviet Union*. Ashgate Publishing Company, UK Karatnycky,

Adrian, 2005, Ukraine's Orange Revolution. In *Foreign Affairs*, March/ April 2005.

Tabakov, Igor, 2005, Russia Adopts Policy to Address Rift Within CIS, In *Eurasia Insight* (9/13/2005) at http://www.eurasianet.org/department/insight/articles/eav091205a_pr.shtml

Natalia Ratiani. Turkmenistan and Belarus, Candidates for a Revolution Interview with Ariel Cohen. *Izvestia*, 08.04.05.

Wheatley, Jonathan, 2005, *Georgia from National Awakening to Rose Revolution: Delayed Transition in the Former Soviet Union*, Ashgate Publishing Company, UK.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی